

عجمه

# دانشکده ادبیات

شماره ۳ سال سوم

۱۳۳۵

فروردین ماه

## کهنه ترین دستنویس « لغت فرس » اسدی طوسی

مفلم: دکتر صادق کیا

استاد زبان و ادبیات پهلوی در دانشکده ادبیات تهران

کتابخانه ملی ملک (در تهران) مجموعه دستنوشته‌ای به شماره ۵۸۳۹ دارد. برش این مجموعه ۱۳/۷ × ۱۹ سانتیمتر است و از آن برگهای بسیار افتاده و فقط ۶۰ برگ بازمانده است. در پایان یکی از رساله‌های آن به نام «المختصر فی علم الکحالین» تاریخ رونویس کردنش ۷۲۲ یاد شده است. آخرین بخش این مجموعه، از برگ ۴۴ (الف) تا برگ ۶۰ (ب)، واژه‌نامه‌ای است فارسی به فارسی که آغاز و انجام ندارد و آزمایشش نیز برگهای بسیار افتاده است. بجز این ۱۷ برگ، بازمانده دو تکه کوچک از دو برگ دیگر آن نیز در دست است یکی پیوسته به مجموعه و دیگری جدا از آن. آغاز این واژه‌نامه در مجموعه این است: «باب الزا و ناز نوژ نشک این هر سه یکی است و آن درختی باشد مانند سرو» و انجام آن این است: «شیدا دیوانه و شیفته باشد دقیقی گفت: دل برد و چون بدانست کم کرد ناشکیبا

بگریخت تا چنینم دیوانه کرد و شیدا»

این واژه‌نامه به خط نسخ نوشته شده و در هر صفحه ۱۷ یا ۱۸ سطر دارد و خط کاغذش چنین می‌نماید که مانند رساله «المختصر فی علم الکحالین» در همان سال ۷۲۲

یا سالهای نزدیک به آن رونویس شده باشد. سراسر آن با مرکب سیاه نوشته شده ولی واژه‌هایی که معنی آنها یاد شده و همچنین واژه «باب» در متن آنها به جوهر سرخ اند. بر بالای نام شاعران نیز یک خط ترازوی سرخ کشیده شده است و در دو بزرگ نخستین نام برخی از آنان با واژه «گوید» یا «گفت» که پس از آن آمده به جوهر سرخ نوشته شده است. گاهی پس از معنی واژه و پس از بیت شعر و بسیاری جایها میان دو مصراع شعر یک نقطه سرخ گذاشته شده است. جای برخی واژه‌ها سفید و خالی مانده و برخی واژه‌ها نه نوشته شده و نه جایی برای نوشتنش خالی گذاشته شده است. حرفهای پ، چ، ژ، گ (جز در چند جا) به صورت ب، ج، ز، گ نوشته شده است. ذ گاهی به صورت ذ و گاهی به صورت د دیده میشود. که همه جا به صورت کی است. پاره‌ای از واژه‌ها بر برخی حرفها اعراب دارند. واژه‌ها به ترتیب حرف انجامین ترتیب یافته چنان که در باب نخستین (باب الف) واژه‌هایی یاد شده که به «ا» پایان می‌یابند ولی گاهی نیز بجای حرف انجامین حرف پیش از آن در نظر گرفته شده و ازینرو «سپری» در باب الراء و «شرزه»، «غمزه» و «هوازی» در باب الزاء و «نیوشد» در باب الشین و «ژاله»، «فسیله» در باب اللام آمده است.

این واژه‌نامه در مجموعه غلط صحافی شده و برخی بر کهای آن در جای خود نیست. دربر کهای بازمانده این واژه‌نامه نام آن و نام نویسنده‌اش دیده نمیشود ولی از همانندی بسیارش با لغت فرس اسدی طوسی به نظر میرسد که دستنویسی از آن باشد اگرچه با همه دستنویسهای که تا کنون از لغت فرس دیده و شناخته شده است فرقیهای بزرگ و بسیار دارد. خود آن دستنویسها نیز با یکدیگر فرقیهای بزرگ و بسیار دارند و این فرقیها به اندازه‌ای است که نمیتوان گفت که صورت اصلی لغت فرس چه بوده است و کدام یک از این دستنویسها به آن صورت مانده تر و نزدیکتر است. دستنویسهای از این کتاب که در قرن هشتم هجری در دست بوده نیز با یکدیگر یکسان نبوده و فرقیهای داشته اند. شمس‌الدین محمد پسر هندوشاه نخجوانی ( هندوشاه نخجوانی نویسنده «تجارب السلف» است) که در سال ۷۲۸ واژه‌نامه‌ای فارسی به فارسی بنام «صحاح الفرس» در تبریز نوشته در دیباچه واژه‌نامه خود به آن اشاره

۱- برای آگاهی از دستنویسهای لغت فرس نگاه کنید به «لغت فرس»، تهران ۱۳۰۹ خورشیدی و به دفتر نخستین فهرست دستنویسهای فارسی کتابخانه وزارت هند از هرمن آته،

کرده چنین مینویسد:

«اول کسی که به ترتیب لغات فرس مشغول شد و آن را به کتابت مقید گردانید حکیم قطران ارسوی بود اما او بیشتر از سیصد لغت ذکر نکرد و بعد از او حکیم فاضل کابل ابومنصور علی بن احمد الأسدی الطوسی رحمه الله علیه به ترتیب و تبویب آن اشتغال نمود و آنرا بدون گردانید و در این فن مساعی جمیله بتقدیم رسانید و بر آنچه حکیم قطران جمع آورده لغات بسیار افزود چنانکه جمع او با جمع قطران هیچ نسبت نداشت اما او رعایت ابواب بیش نکرد و از تقسیم ابواب به فصول که در این فن ضرور الوجود است ذاهل شد تا بدرعایت اوساط کلمات چه رسد بدین واسطه لغات مکرر واقع میشد<sup>۱</sup> و اختلاف نسخ باز دیدنی آمد و به سبب آن که ترتیبی جامع نبود لغات بسیار در می بایست<sup>۲</sup>»

چنین گمان میشود که پس از اسامی کسانی با پس و پیش کردن واژه‌ها و عوض کردن و کم و بیش کردن معنیها و شعرهای کتاب او به گمان خود آن را بهتر کرده‌اند یا واژه نامۀ دیگری ساخته‌اند.

دستنویسی را که در این گفتار از آن سخن می‌گوئیم میتوان کهنه‌ترین دستنویس لغت فرس شمرد زیرا کهنه‌ترین دستنویسی که تا کنون از آن شناخته شده بود دستنویسی است که به سال ۷۳۳ نوشته شده و اینک در کتابخانه واتیکان است و همان است که پاول هرن به چاپ رسانیده است. برخی از ویژگیهای این دستنویس و فرقه‌های آن با دستنویسهای دیگر در زیر یاد میشود:

۱- این واژه‌نامه پیشگفتاری داشته‌اند از شون یک صفحه و نیم از آن باز مانده و آن به پیشگفتار دستنویسهای دیگر هیچ مانند‌گی ندارد و در آن واژه‌هایی داده و معنی شده و شعرهایی از شاعران نامدار کهن آمده است که در دستنویسهای دیگر و شاید در هیچ کتاب دیگری نیز نباشد مانند این پنج بیت از ابوشکور بلخی که برای واژه آخشیج گواه آورده شده است:

- ۱- در دستنویسی که در این گفتار شناسانیده میشود نیز چند واژه دوبار یاد شده است.
- ۲- آنچه از «صحاح الفرس» آورده شد از متنی است که آقای عبدالعلی طاعتی دبیر دبیرستانهای تهران از روی سه دستنویس فراهم و آماده چاپ کرده‌اند. نگارنده از ایشان بسیار سپاسگزار است که این متن گرانبها را در دسترس او گذاشتند. نیز نگاه‌کننده دیباچۀ جلد پنجم فرهنگ نظام صفحه ۵۰-۵۱.

خداوند ما کاین جهان آفرید  
فراز آفرید آخشیح این چهار  
برین آتش است و فرودینش خالك  
بلند آسمان از برش بر کشید  
گهر کاندروست چندین نگار  
میان باد دارد ابا آب پاك

\*\*\*

آن کس که سرخرد را گوهر نهد همی  
خستونیایم و نبوم آخشیح او  
۲- ده واژه زیر را از گویش پیشین آذربایجان (همه جا به صورت آذرباذکان از آن یاد شده) دارد که نه تنها بر آگاهی ما از آن گویش می افزاید بلکه این گمان را نیز نیرو میدهد که این دستنویس در آذربایجان، همان جایی که اسدی اصل کتاب را نوشته، رونویس شده و شاید به صورت اصلی از دستنویسهای دیگر مانده تر باشد. اگر سراسر این دستنویس در دست بود لابد بسیاری از واژه های آذری دیگر نیز در آن یافت میشد:

(۱) [ آروغ ] باد گوارش بود که چون مرد فقاع خورد یا چیزی مانند آن بادی باواز او برآید و به آذرباذکان وجه خوانند.

- (۲) برز بلندی باشد و به آذرباذکان هر مردی و هر چیزی بلند را برز گویند بنصب و بلفظ دری و خوراسانی برز باید گفت برفع و در اشعار هر کجا آید برز آید.
- (۳) پژ عقبه باشد و عقبه تازیست و به زبان آذرباذکانی کریوه (گریوه) گویند.
- (۴) پوک پوده باشد که به آتش زنه بر او آتش زنند و به آذرباذکان آن را پور خوانند.
- (۵) تکس آن دانه اندرونی باشد از دانه انگور... غرم یک دانه انگور باشد که به آذرباذکان کله (گله) خوانند.

- (۶-۸) رُس بسیار خواره باشد و به آذرباذکان رژد گویند و کلوبنده (گلوبنده) و شکم خواره نیز.
- (۹) غنجار گنگونه باشد که زنان در روی مالدوبه آذرباذکان آن را سهراب خوانند.
- (۱۰) کریش جانوریست همچون مار و برو نقطهها باشد و چهار دست و پای دارد... و در آذرباذکان مار لوز خوانندش و به خراسان مار بلاش نیز گویندش و

۱- در دستنویسهای دیگر لغت فرس نیز هفت واژه آذربایجانی دیگر آمده است و نویسنده آنها را ۱۱ سال پیش در شماره سوم ایران کوده (تهران، ۱۳۱۴ یزدگردی)، صفحه ۳ چاپ کرده است.

هر جای ناسی دیگر .

- ۳- نظم و ترتیب واژه‌ها در آن در بسیاری جایها با دستنویسهای دیگر فرق دارد .
  - ۴- نام شاعرانی در آن آمده است که در دستنویسهای دیگر دیده نشده مانند «بوسعید» ( در واژه « مغ » ) و « مکی پنجگیری » ( در واژه « هیر بند » ) .
  - ۵- برای برخی واژه‌ها شعرهایی از شاعران نامور کهن به گواهی آورده که در دستنویسهای دیگر و شاید در هیچ کتاب دیگری نیست .
  - ۶- برخی شعرهایی که از شاعری آورده شده در دستنویسهای دیگر همان شعر به نام شاعر دیگری آمده است .
  - ۷- برای برخی واژه‌ها گواه شعری از شاعری دارد و دستنویسهای دیگر از شاعر دیگری دارند .
  - ۸- برای برخی واژه‌ها گواهی شعری از شاعری دارد و دستنویسهای دیگر گواهی دیگر از همان شاعر دارند .
  - ۹- برای برخی واژه‌ها ( که در برخی دستنویسهای دیگر گواه شعری دارند ) گواه شعری ندارد و در عوض برای پاره‌ای واژه‌ها یک یا دو گواه بیش از دستنویسهای دیگر دارد .
  - ۱۰- نام گوینده برخی شعرها در دستنویسهای دیگر نیامده ولی در این دستنویس یاد شده است .
  - ۱۱- واژه‌هایی که به «ز» انجام می‌یابد در یک باب (باب الزاء) و واژه‌هایی که به «ژ» پایان می‌یابد در باب دیگری (باب الزاء) داده شده و همچنین واژه‌هایی که به «ک» پایان می‌یابد در یک باب (باب الکاف) و واژه‌هایی که به «گ» انجام می‌یابد در باب دیگری (باب الکاف) داده شده است .
- از آنچه گذشت ارزش این دستنویس از نظر زبان و ادبیات فارسی و ایرانی تا اندازه‌ای روشن شد . نویسنده امیدوار است که به زودی عکس همه بر گهاو خواننده این متن را با فهرست الفبائی واژه‌ها و نامهای شاعران آن با پیشگفتاری پرداخته تر و گشاده تر جدا گانه نشر دهد و اینک برای نمونه عکس چهار صفحه از آن آورده میشود .
- فروردین ۱۳۳۵ - صادق کیا

حکایتی که از حد بگذشتی . کا و سرورن چرا که برهنه بیوع  
 سمارغ کسارز گویند و اکارج میگوید  
 یادندان کبابها را از حدت . توره برداشتی شدی بیساروغ  
 بازگوش بوز کاجون مرد فغناغ خورد با چیزی مانند آن بازی با او از او  
 براید و باز بازگان وجه خوانند میگوید گفت  
 تو جزئی خندیش خنوشتم . نام بقیه در روزی پیش باروغ امرغ  
 قدر و قیمت باشد بر چیزی را بوسه گفت  
 نرازدل امرغ بپنددعت بدانکه کاباروش کاشش نکوست  
 عمر گفت چه داند دل امرغ از خواسته کاشش نری دست ما خواسته  
 نغ دوست و میگردوی و تب رافع خوانند و لیکر زهر اکرن دین و سیمین و  
 بل کابزان خوب و شکوروی باشد عمر گفت  
 گفته نغان کم بقوی نغ هزار باره . گفتاکی از نغان بود اندر جان نغان  
 سغ سرکا و بوز فرود می کوبد سغ کاد و دنبال کربا بدت . بکوبال میرد دورا کرایت  
 نغ انسرت باشد و کبر بوسه گفت  
 بیارند نغانزاید پور نغان . کاردتیم را هم زشتی دستم کشدا  
 ازوغ و فرغ نرد و روشنی اش بر تو مانند آن باشد میگوید گفت  
 نارج نیز مردان صحرا لرزیده جوغه زینبا انورغ او زبکر میزند جورا امرغ از حوزا  
 باب الف

زرداف مزاردستانرا خواند عصری گفت  
 فرایده شان خوبی از جهنم لاف . سرانیده شان از کلو زندوان  
 جان خاف مواجر فاش را گویند کابا همه کس کرد بوشکر گفت  
 ز دانا شنیدم کابیان شکن . ز جان جانست آسان فکن  
حضر رکوی سوخته باشد از براتش زنه عصری گفت  
 از دبت کوه کت با موز جویف . باش هم سوخته جویف گفت شکر  
 بزکوارغمان باشد بفعل در بیدار کسانی گفت  
 از ریانه جانی و کلاش شب و روز . صبور کت شکر و شکر کت صبور  
 گفت جان بوز کاب کوی شکافت عصری گوید  
 خوشتر ز بیکوس شکر مکت . تو کوی دل شکاف را بگفت سرفه  
 نعال باشد خفته نیز گویند کسانی گفت  
 مری مر ابرار در املند ای شکفت . ز من بدرد و زردم و هوار سویف  
 شکر ف سواد باشد و تیر را نیز گویند کسانی گفت  
 نو کرفوشان کرف سیه بسیم . مز ما ز پرنشامم سم سوه بگرف  
 نوب بانگ سخت باشد کاد زین اوقد مادر کوه عصری گفت  
 زنگ آب و ز نعن بگفت مرد بر از نوب کوه و هوا بزرگد  
 رود بگفت و زنگاکول نعل ببینی رستمیز دشت بر کیز بازان لوی تیز  
 کوب مرغیت و کوف نیز کوش . بگفت نیز گویند از افعال بزرگد



در هجرت رسد تا آنکه ظریفی چون کاشی در شکست مکتوب  
 نیک همچون تن باشد مرد و یکت بو شکور کت  
 از همه مردمی تعویض تک مردی زدیجی تو هر آنکه خاک کز دوزغند باشد  
 طمان کوز از دهان تو همی اند غلک بر کشی موی رعب از ممالک  
 ممالک جای بود زده شده جز با من که حکم لک و یک شک دیوی باشد  
 بد آنکس است از بولاد کور دار بویک و بیشتر مرده باشد یک در چشم  
 باشی یک روز مویک که کشا که پنداند شمشیر کداز در کتک ابرش  
 شک چهار دندان مشرک باشد از سباع و مار عمل کند  
 مویک در دست خنجر شک در دم از دوا و دیشک شک شومک در حق بود  
 در خوابی پنج بار بود بر کش چون بر کل از غوازان کز او بش نشتر شک  
 چون کل جلوی و کلهاش سید بود عمری کند  
 و خ زدیجی نگاشته بر شک و آن سرکش پند نازده شریک  
 خ کلوک نازیش قهر است مرغی باشد او از لطف کند کردی  
 جکاد و جکاد کویندش خ کلوک دیگر مرگ است و پانی کز باشد  
 او را جکلوک کویند و اگر غلکین شنید و دست فرار از زده بود و فرام  
 آمدن کویند خ کلوک شدت برین معنی یاد کند پس گفت  
 ای غول جکلوک جو بر مرده بول بول خوامی جکلوک پری سوز هوا  
 و یک معنی یک و میکنی مرد و نازی اند روز سا کند



زرنگ جوی سخت باشد در میان سنگ منجیک گفت  
 جان بگیرم گرفت بامر ندمند ساخاره خون شود اندر شیخ دوزنگ نکال  
 باب اللام

باب کردن باشد و ساعد بر گویند **عشری گفت**  
 از در سینه تو نهد سوز هر در درم زبده بوذن اد چون کشید نماید بال  
 قال فزت وکلن ذکلال میان سر باشد کوبال تحت آغین باشد  
 ماریش محمود است ز درسی کند سا اور خرم کوبال من بر اندکس نزه بر بال من  
 سفال بوی کوز و تندق و بسته و انج در مایند سفال خواند همچون نام  
 چیزهای کما از گل سرشته بود چون سپوی و کوزه و انج در مایند شکال  
 جنسیت از روبا و جنگ مایند سرخ کون باشد و موی او سر نقش کما موی  
 روبا و باران یا چیزند نال بی باشند میان آکده تیر کند از در موی  
 از لب جوی تو غره تو را میند زخت زرق کاسته و زرد و توان باشد مال

نحال درخت کوچک نوحانند بود **عصرال گفت**  
 یک ماه بالا گرفت از نحال فزون زانک دیگر در خان بسال  
 هال آرام و آسایش باشد **دویی گفت**  
 کمان مهر کما برای نوجای هال بود خراز تو روست که موزن حلال  
 ملک نمید باشد همچون من **عشری گفت**